

## بدسیرت

چنانکه میدانیم پیش از طلوع آفتاب جهانتاب اسلام، سراسر کیتی و مخصوصاً شبه جزیره عربستان در آتش فساد اخلاق میسوخت. مردم این منطقه که بکلی از آداب دینی و تعالیم انبیاء دور بودند، چون هیچگونه مانعی در کار خود نمی دیدند، از دست زدن بهره عمل نامشروع و زشتی ابا نداشتند. بهمین جهت نیز ما آن عصر را؛ عهد جاهلیت مینامیم.

یکی از چیزهایی که در آن عصر رسمیت پیدا کرده بود، وجود زنان بدنام بود که بدبختانه بیشتر در شهر مکه یعنی مرکز عربستان سکونت داشتند؛ این زنها در عروسیها، جشنها، شب نشینیا و بز مه های خصوصی برامشگری و خوانندگی و نوازندگی و رقصهای محلی پرداخته؛ بساط عیش و نوش دولتمنان و ارباب نفوذ ارونق میبخشیدند. و بدین گونه با کمال آزادی؛ روزگار میگذرانیدند، و از هر گونه شهرت برخوردار بودند.

یکی از نمونه های بارز این زنان بی بند و بار که کوس رسوایی اورا بر سر بازارها میزدند، «هند» دختر عتبه بن ربیع بود که پدرش از رجال متغذ و معروف عرب بشمار میآمد. این زن چون فطرتاً زنی خوشگذران و هوس باز بود، پیش از آنکه نام شوهر روی خود بگذارد، با بسیاری از رجال سرشناس و جوانان روابط نامشروع داشت، هنداشتیاق زیادی داشت که نامش نقل محافل گردد؛ و مرد و زن بشدو نبوغ اورا در هر کاری بستایند. این زن شهرت طلب؛ بسیار خود خواه، کینه توز، شرور و حراف بود و در راه تأمین مقاصد خود از هیچ چیز باک نداشت.

ابوسفیان که یکی از اشراف و کله گنده های مکه بشمار میرفت و مردی فخر دوست و جاه طلب بود با این زن رسوا ازدواج کرد ولی او را در کارهای ننگین خود تقریباً آزاد گذارد این زن هنگامیکه شنید پیغمبر اسلام (ص) نبوت خود را اعلام فرموده و عده ای هم دعوت او را پذیرفته اند و فهمید که بایشرفت کار حضرت ، شکوه و جلال شوهرش تحت الشعاع نفوذ محمد (ص) قرار میگیرد ؛ و خود او هم که شهره شهر بود ؛ دیگر آن آزادی و بی بندوباری سابق را نخواهد داشت ، از همان لحظه اول رسماً بمخالفت با پیغمبر برخاست و دوش بدوش شوهرش بفعالیت پرداخت و از هر گونه تهمت و افترا و نکوهش و دروغ نسبت به پیغمبر خودداری نکرد .

در عرض سیزده سال که پیغمبر اسلام در مکه دعوت خود را آشکار فرمود ؛ این زن و مرد باتفاق سایر رؤسای قریش جلسه ها تشکیل دادند و شعرها در هجو پیغمبر گفتند و نقشه ها کشیدند تا بالاخره بفرمان خداوند ، پیغمبر ناگزیر شد شهر مکه را ترک گفته و روی بمدینه آورد . مومئیکه سران قریش شنیدند مردم با وفا و مهمان نواز مدینه مقدم پیغمبر را گرامی داشته ؛ پروانه وار گرد شمع وجودش را گرفته و بیاری او برخاسته اند ؛ و تازه مسلمانهای مکه هم دسته دسته مهاجرت نموده به پیغمبر می پیوندند ؛ لشکری بالغ بر هزار مرد جنگی و سازو برگ کافی که همه رجال و سران مکه در آن شرکت داشتند ؛ بسیج کرده بچنگ پیغمبر شتافتند ؛ و با اینکه سپاه اسلام از سیصد و سیزده نفر تجاوز نمی کرد ؛ سخت شکست خوردند . بیش از هفتاد نفر از ناموران آنها در این جنگ بدست مسلمانها کشته شده هفتاد نفر اسیر گردید و بقیه فرار کردند .

از جمله مقتولین این جنگ که نخستین جنگ رسمی اسلام و کفر بود ، و معروف به جنگ « بدر » است ، عتبہ پدر ؛ شبیه عمو ؛ ولید برادر ؛ و حنظله پسر هندی زن ابوسفیان بود که هر چهارتن از دلاوران مشهور سپاه کفر بشمار می آمدند و همه بدست علی علیه السلام نابود گردیدند .

هند بعد از این واقعه که برای او بسیار گران تمام شد ، دست بحیلۀ تازه ای زد ، باین معنی که مرثیه ای در مرگ کشتگان جنگ بدر ساخت و زنان و دختران قریش را جمع میکرد و با آهنگ حزن آور و هیجان انگیزی ؛ بر پدر و عمو و برادر و فرزندش نوحه سرایی مینمود و از دست پیغمبر (ص) و علی (ع) و حمزه عمو پیغمبر که در جنگ بدر سران اسلام بودند ، ناله های میکرد ، و بدینگونه احساسات مردوزن مشرکین را بمنظور تجدید قوای تلاشی شده آنها تحریک مینمود .

اونیگذاشت زنهاشك بریزند و خود هم بدانمیگریست و میگفت تاما انتقام خود را از محمدنگیریم نمیباید گریه کنیم این تحریکات واقدماتی که بدنبال آن صورت میگرفت موجب شد که سال بعد لشکر کفار بانفراتی چند برابر سال قبل؛ در دامنه کوه احد واقع در حومه مدینه با سپاه اسلام پیکار کنند. هندزنها راهم تشویق میکرد که در این جنک شرکت جویند و منظره جنگ و شکست مسلمانها را که بنظر آنها حتی بود؛ از نزدیک به بینند؛ بعضی از زنان قریش دعوت هند را که خود را رهبر آنها میدانست رد کردند ولی هند بانطقهای آتشین و پشت هم اندازیهای خود بالاخره آنها را حاضر کرد که باوی در جنگ شرکت کنند. هنگامیکه آتش جنگ از هر سو شعله کشید؛ بدستور هند زنها زره پوشیدن و در پشت سر لشکر قرار گرفتند.

سپس خود در وسط لشکر قرار گرفت و بخواندن اشعار پر شور و رجزهای جنگی همراه بادف؛ مشغول شد و مردان خود را برای مقاتله با سپاه اسلام تشجیع مینمود، بطوریکه هر وقت یکی از مردان مشرکین فرار میکرد او میل و سر مه دان باو میداد و میگفت چشت را سر مه بکش. زیرا تو مرد نیستی و باید با آرایش خود سر گرم باشی.

در این جنگ نخست بت پرستان شکست خورده و عقب نشستند ولی در حمله بعدی بر اثر غفلت بعضی از سربازان اسلام، دشمنان از کمینگاه بیرون آمده یکباره بر مسلمین تاختند و هند از این فرصت استفاده کرد و شخصی بنام وحشی، غلام جیبیر بن مطعم را ملاقات نمود و باو قول داد که اگر پیغمبر اسلام یا علی بن ابیطالب یا حمزه را بقتل برساند؛ او را از مال دنیا مستغنی گرداند.

این وعده و ملاقات چنان در وحشی اثر کرد که همانوقت در کمین حمزه نشست و از پشت سر نیزه ای بکشف اوزد و او را شهید نمود. موقعیکه خبر شهادت حمزه به هند رسید بقدری خوشحال گردید که همانجا گردن بند و دست بندهای زرین خود را بیرون آورد و بوحشی بخشید و گفت: نه تنها تا زنده ام تو را فراموش نمی کنم بلکه استخوانهایم؛ در قبر نیز بیاد تو خواهد بود؛ سپس بیالین کشته حمزه آمد و سینه آن سردار رشید اسلام را شکافت و جگر او را در آورد و در دهان گذاشت و جوید؛ آنگاه قسمتهائی از اعضاء بدن حمزه را قطع نمود و همه را در بند کرد و مانند گردن بند بگردن آویخت، سایر زنان هم از وی پیروی نموده با بقیه شهدای اسلام چنین کردند.

بعد از این جنگ نیز، هند و شوهرش ابوسفیان همچنان در شرک و بت پرستی بسر برده و پیوسته مشغول نقشه کشی علیه پیغمبر عالیقدر اسلام و افکار نورانی او بود، ولی نقشه‌هایی که پس از دیگری نقش بر آب میشد و کار مهمی از پیش نمی‌رفت.

در سال هشتم هجری پیغمبر بالشکری انبوه از مدینه حرکت نمود و بقصد فتح مکه بحوالی آن شهر رسید. بیش از همه کس ابوسفیان که در بیرون مکه بسر میبرد مطلع گردید. ابوسفیان از مشاهده سپاه نیرومند اسلام بکل خود را باخت و از سر نوشت خویش بيمينا کشد ناچار عباس عموی پیغمبر را واسطه قرارداد که او را نزد پیغمبر ببرد و از وی شفاعت نماید عباس هم او را پیش پیغمبر برد و بعد از گفتگوی زیاد پیغمبر او را عفو فرمود. سپس با شتاب وارد شهر شد و با صدای بلند گفت: ای اهل مکه! اینک محمد با سپاهی انبوه و مجهز که غرق در آهن و فولاد هستند سر میرسد، بدانید که هر کس مسلمان نشود جانش در معرض خطر است.

در این موقع که جمعیت دور او را گرفته بودند و چریان را از وی میرسیدند، هند خود را با ابوسفیان رسانید و ریش او را گرفت و چند سیلی محکم و پی‌در پی بگوش او نواخت و گفت: ای مردم! این پیر بدسیرت احمق را بکشید تا از این حرف‌ها نکوید؛ ولی دیگر دیر شده بود. زیرا همان موقع سپاه اسلام وارد شهر شدند و اهل مکه را در عمل انجام یافته قرار دادند. قریش در برابر پیغمبر بزانو درآمدند و بدون هیچگونه مقاومتی تسلیم گردیدند و از پیغمبر تقاضای عفو کردند.

پیغمبر از مشاهده وضع رقت‌بار آنها که سخت مرعوب شده و دست‌وپای خود را گم کرده بودند متأثر شد و روی همان رأفت ذاتی سابق ناگوار آنها را نادیده انگاشت و همه را مورد عفو قرارداد و فرمود: **شاهمه آزاد هستید.** اسلحه خود را زمین بگذارید و بهر جا که میخواهید بروید.

سپس پیغمبر (ص) بتهایی را که مشرکین در خانه خدا قرارداد داده بودند؛ شکست آنگاه در محلی نشست تا از مردم مکه برای پذیرش دین حنیف اسلام بیعت بگیرد. مردان و زنان دسته‌دسته می‌آمدند و در حضور پیغمبر ایمان می‌آوردند؛ و انصراف خود را از اعمال جاهلیت اعلام میداشتند.

هند زن ابوسفیان هم که روزی در شهر مکه نمک‌هر آشی بود، با همه دشمنی خود با پیغمبر اسلام جز تسلیم و اظهار مسلمانی چاره‌ای ندید؛ ولی چون پیغمبر بعد از کشتن حمزه

خون او و شوهرش را مباح دانسته بود؛ نخست از ترس خود را مخفی ساخت و سپس بطور ناشناسی در صف زنانی که میخواستند ایمان بیاورند قرار گرفت، تا او نیز ایمان بیاورد!

هنگامیکه پیغمبر زنان را مخاطب ساخت و فرمود: ایمان شما قبول است بشرط اینکه دزدی نکنید. هند که میخواست در هر جا نطق کند ورشد و نبوغ خود را بشیو رساند؛ این موقع هم نتوانست آرام بگیرد و در حضور آنهمه زن و مرد گفت: یا رسول الله! شوهر من ابوسفیان مرد بخیلی است. من هم پشت سر از مال او بر میدارم، آیا حلال است؟ اتفاقاً ابوسفیان در آنجا حاضر بود چون سخن هند را شنید گفت: آنچه تا کنون برداشته ای حلال است!! پیغمبر از این گفتگو خندید و هند را شناخت سپس پرسید: توهند دختر عتبه هستی؟ گفت آری یا رسول الله! گذشته ها را فراموش کن و مرا ببخش خداوند تو را ببخشاید! پیغمبر مهربان اسلام بخاطر پیشرفت دین خدا و هدایت خلق، سابقه او را نادیده گرفت و از تقصیرهای او درگذشت.

آنگاه فرمود: شرط دیگر اینکه فرزندان خود را نکشید. هند گفت: ما فرزندان خود را در کوچکی پرورش دادیم و شما در بزرگی آنها را در جنگ بدر کشتید! باز فرمود: شرط دیگر اینست که: از این پس اهل منافی عفت نکنید. هند که تمام حضار از سابق او کاملاً باخبر بودند با کمال پرومی گفت: یا رسول الله! مگر زن آزاده، تن بعمل نامشروع میدهد! بدینگونه مراسم ایمان آوردن اهل مکه پایان یافت و ابوسفیان و همسرش نیز با همه بی میلی ایمان آوردند. ولی فعالیتهای آنها که درش بدوش هم تا سر حد قدرت و امکان روز و شب علیه پیغمبر و برای محو و نابودی اسلام نقشه میکشیدند؛ بهمین جا خاتمه نیافت.

زیرا همه میدانیم که دشمنیهای این زن و مرد بایمیر خدا و تعالیم حیات بخش او؛ و جنایت های فرزندش معاویه با امیر مؤمنان علی علیه السلام، و ظلمهای نوح اش یزید پلید؛ با اولاد پیغمبر چه آثار شومی برای عالم اسلام بیار آورد و مسلمانان را بچه سر نوشت اسف انگیزی سوق داد. (۱)

(۱) تاریخ ابن اثیر - تاریخ طبری الاصابه ابن حجر عسقلانی؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید؛ مجمع البیان طبرسی.